

تبادل یا کارکرد؛ بحثی در باب روش ترجمه ادبی در ایران

علی خزاعی فر

این مقاله پاسخی است به اظهارات خانم کریستینا نورد درباره ترجمه کتاب مقدس که در اوایل آبان ماه در چند دانشگاه ایران از جمله دانشگاه فردوسی مشهد ایراد شد. خانم نورد یکی از شارحان نظریه کارکردگرایی در ترجمه است، نظریه‌ای که نزدیک به سی سال است در محافل دانشگاهی جهان مطرح است. به اعتقاد نویسنده نظریه کارکردگرایی، اگر بتوانیم آن را نظریه بدانیم، با توجه به ماهیت تجویزی آن در آموزش ترجمه و در ترجمه انواع خاصی از متون کاربرد دارد اما وقتی به ترجمه کتاب مقدس و متون ادبی می‌رسد در حد دستورالعملی برای مشخص کردن روش ترجمه تقلیل می‌یابد و همان روش‌هایی را پیشنهاد می‌کند که نزدیک به دو هزار سال است که برای مترجمان شناخته شده است زیرا نه صلاحیت تجویز دارد نه حرف جدیدی برای گفتن. نویسنده پس از ذکر مقدمه‌ای به معرفی انتقادی این نظریه پرداخته و در پایان با توجه به اینکه این نظریه را نظریه‌ای عام برای ترجمه هرنوع متن در هر زمان و مکان می‌دانند دیدگاه مترجمان ادبی ایران را نسبت به فرضیات این نظریه مورد بررسی قرار می‌دهد.

۱. مقدمه

در کار عملی ترجمه، مفهوم تبادل (equivalence) مفهومی بنیادی است. در سراسر تاریخ ترجمه و نیز در عصر حاضر هدف مترجمان بویژه مترجمان ادبی و مترجمان متون مقدس این بوده و هست که متن اصلی را به متنی برگردانند که بین این دو متن، رابطه تبادل برقرار باشد. از منظر عامه مردم نیز مفهوم تبادل در اطلاق به عمل ترجمه مفهومی بدیهی است زیرا از هرکس بخواهید ترجمه را تعریف کند آن را بر حسب رابطه تبادل بین دو متن مبدا و مقصد تعریف می‌کند.

اگرچه تعریف ترجمه براساس رابطه تبادل از نظر مترجمان و عامه مردم بسیار بدیهی و ضروری است اما محققان ترجمه دیدگاه‌های مختلفی درباره این مفهوم دارند.

چنانکه دارتی کنی (۱۹۹۸: ۷۷) می‌گوید، برخی نظریه‌پردازان ترجمه را براساس رابطه تعادل با متن اصلی تعریف می‌کنند، برخی مفهوم تعادل را به کلی رد می‌کنند و آن را برای مطالعات ترجمه مفهومی «بی‌ربط» یا «مضر» می‌دانند و برخی هم از آن صرفاً برای توصیف ترجمه‌ها استفاده می‌کنند. شاید تاکید بیش از حد محققان دارای پیشینه زبانشناختی بر مفهوم تعادل بویژه تاکید مدرسان ترجمه بر این مفهوم در کلاس‌های آموزش ترجمه و محدودکردن آن به تعادل زبانی، باعث شده است که این مفهوم در چشم نظریه‌پردازان جدید ترجمه مفهومی ارتجاعی به حساب بیاید. اما به گمان من این مفهوم در نزد مترجمان به ویژه مترجمان ادبی ایران همچنان مفهومی بنیادی است و هدف ترجمه به حساب می‌آید.

در این مقاله به شرح و نقد نظریه‌ای درباب روش ترجمه می‌پردازم که مدعی است مترجم مفهوم تعادل را کنار می‌گذارد (یا باید کنار بگذارد) و با توجه به تشخیص خود یا نیاز خواننده یا دستورالعمل ناشر یا کارفرمای ترجمه هدفی غیر از دستیابی به تعادل (در معنی سنتی آن یعنی وفاداری به نویسنده و پایبندی به متن اصلی) برای خود تعریف می‌کند. سخنرانی خانم کریستینا نورد در دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد انگیزه نوشتن این مقاله را فراهم آورد. ایشان که یکی از شارحان و مروجان دو آتشفشان نظریه است اخیراً به ایران آمدند و در چند دانشگاه بزرگ کشور به شرح و تبیین این نظریه پرداختند. در ادامه مقاله شرحی انتقادی از این نظریه می‌دهم و سپس به تلقی مترجمان ادبی ایران از مفهوم ترجمه و برابری، آنگونه که من می‌فهمم، اشاره می‌کنم.

۲. نظریه کارکردگرایی یا اسکاپاس

منظور از نظریه ترجمه نظریه‌ای است که می‌گوید ترجمه چگونه صورت می‌گیرد. نظریه ترجمه مبتنی بر فرضیاتی است درباره فرآیند و عوامل و افراد دخیل در ترجمه از جمله متن اصلی، محدودیت‌های زبانی، هدف ترجمه، خواننده ترجمه و نیز ایدئولوژی مترجم، عوامل فرهنگی و سیاسی، و بالاخره نفوذ صاحبان قدرت و کسانی که سفارش‌دهنده ترجمه هستند. هر نظریه ترجمه، به تعبیر دیوید بی فرانک (۲۰۰۸) به لنزی شبیه است که معمولاً بر وجه یا جوهری از ترجمه تمرکز می‌کند و آن وجه یا جوهر را شفاف نشان می‌دهد اما جوهر دیگر را یا محو نشان می‌دهد یا اصلاً ندیده می‌گیرد. بدیهی است اگر نظریه‌ای بر یک عامل تاکید کند، سایر عوامل را نادیده می‌گیرد. همچنین فرضیات

نظریه باید توصیفی باشند نه تجویزی و نیز فرضیات زیربنایی آن ابطال‌پذیر یا از نظر تجربی قابل اثبات باشند و کفایت توصیفی و توضیحی داشته باشد. در این مقاله خواهیم دید که نظریه کارکردگرایی، چنانکه چسترمن (۲۰۱۰) به روشنی نشان می‌دهد، اعتبار یک نظریه را ندارد.

در دهه ۷۰ میلادی برخی از مترجمان و محققان آلمانی دیدگاه جدیدی درباره ترجمه بیان کردند. به عقیده اسنل هورنبری این دیدگاه بر چهار گزاره تأکید داشت. اولاً ترجمه امری فرهنگی است نه یک امر صرفاً زبانی. دوماً متن ترجمه باید با تعامل پیوسته با فرهنگ مقصد نوشته شود. سوماً ترجمه نوعی ارتباط است که در آن صورت و محتوا باید با ملاحظه خواننده نوشته شود. و بالاخره متن مبدا تنها معیار برای سنجش درستی و قابل قبول بودن ترجمه نیست. به عبارت دیگر متن ترجمه شده لزوماً همان کارکردی را که متن مبدا در فرهنگ خود داشته، ندارد بلکه در غالب موارد باید کارکرد جدیدی برای آن تعریف کرد. و همین مغایرت میان کارکرد متن اصلی و متن ترجمه شده بود که باعث شد به این نظریه جدید عنوان کارکردگرایی بدهند.

سه گزاره اول که بر اهمیت خواننده و فرهنگ او تأکید می‌کند گزاره‌های جدیدی نیستند و از زمان سیسرون تاکنون هریک به شکلی بیان شده‌اند، از جمله در نظریه تعادل پویا که توسط یوجین نایدا مطرح شده است. تنها سخن جدید این نظریه، گزاره چهارم است و آن اینکه می‌توان برای متن ترجمه شده کارکردی جدید و متفاوت از کارکرد متن اصلی تعریف کرد. آنچه در اینجا محل بحث است این است که اصلاً کارکرد به چه معنی است و تغییر در کارکرد متن اصلی چه نوع تغییرات و تصرفات در متن اصلی را در برمی‌گیرد؟ و آیا این سخن درباره همه نوع متن صادق است یا درباره نوعی خاص از متون؟ آنچه از ورای شعارهای این نظریه می‌فهمیم این است که مترجم در مواجهه با متن ادبی یا کتاب مقدس در نهایت خود را در برابر دو انتخاب کلی می‌یابد: یا نویسنده و متن مبدا را انتخاب کند یا خواننده و متن مقصد را. و این همان داستان ازلی و ادبی نظریه ترجمه است.

آنچه به راستی در نظریه کارکردگرایی متفاوت است انبوهی اصطلاحات عجیب است که بی‌جهت ساخته شده و تنها هدف آنها انگار این بوده که به این نظریه تشخیص و تمایز آکادمیک بدهد. یکی از اصطلاحات بنیادی این نظریه اصطلاح اسکاپاس (*skopos*) است. اسکاپاس کلمه‌ای یونانی است به معنی هدف و مقصود. به اعتقاد

کارگردگرایان، چنانکه در ادامه خواهیم دید، آنچه روش ترجمه و استراتژی‌های مترجم را مشخص می‌کند، اسکاپاس ترجمه است و نه متن اصلی یا کارکرد آن. معلوم نیست به چه جهت از یک اصطلاح یونانی استفاده شده، حال آنکه در زبان آلمانی کلمات معادل آن وجود دارد. بدتر اینکه در همه جا به این اصطلاح اکتفا نشده و اصطلاحات دیگری معادل آن بکار رفته که معانی دیگری را به ذهن متبادر می‌کنند. یکی از این اصطلاحات کلمه *function* (کارکرد) است که لااقل در چهار معنی مختلف بکار می‌رود: ۱. کارکرد متن مبدأ. ۲. کارکرد متن ترجمه شده. ۳. روش ترجمه. ۴. هدف ترجمه. همچنین در این نظریه، متن ترجمه شده *translation* نیست بلکه *translatum* است، همچنانکه عمل ترجمه *translation* نیست بلکه *translational action* است. همچنین از آنجایی که اصطلاح *equivalence* از نظر کارکردگرایان اصطلاحی ارتجاعی است به جای آن از اصطلاح *coherence* استفاده می‌کنند. متن ترجمه چون متن مستقلی نیست و از روی متن دیگری نوشته شده پس باید «تا حدی» بین این دو متن *coherence* (انسجام) برقرار باشد، یعنی اطلاعات مندرج در ترجمه با اطلاعات مندرج در متن اصلی *compatible* (سازگار) باشد. کارکردگرایان برای گریز از مفهوم تعادل، ترجمه را آنقدر عام تعریف می‌کنند که مفهوم تعادل بی‌معنی می‌شود و لذا از نظر آنان تمایزی میان ترجمه و اقتباس وجود ندارد.

در این نظریه متن اصلی، متن در معنی سنتی آن نیست بلکه چیزی است که آن را «عرضه اطلاعات» می‌نامند. نویسنده به تناسب شناختی که از نیازها، انتظارات، دانش خواننده و سطح فرهنگی مخاطب خود دارد اطلاعاتی عرضه می‌کند ولی مترجم به «عرضه دیگری» از اطلاعات اقدام می‌کند چون او برای مخاطبی متفاوت می‌نویسد. مترجم وقتی در کارش موفق است که به ترجمه‌ای *adequate* دست یابد، ترجمه‌ای که دقیقاً براساس یک «دستورالعمل» مشخص نوشته شده است و این دستورالعمل را هم معلوم نیست که ناشر می‌دهد یا مترجم یا کارفرما.

نظریه کارکردگرایی نزدیک به سی سال از تولدش می‌گذرد. دلیل اینکه این نظریه در طی این مدت بلند و علیرغم نقدهای متعدد که بر آن نوشته شده همچنان نظریه‌ای مطرح بحساب می‌آید این است که این نظریه دو وجه دارد، یکی وجه نظری آن و دیگری وجه آموزشی آن. غالب نظریه پردازان ترجمه بر وجه نظری آن انتقاد نوشته و تناقضات و کاستی‌های آن را آشکار کرده‌اند (از جمله رجوع کنید به چسترمن، ۲۰۱۰؛

آنتونی پیم، ۱۹۹۶؛ شفنر، ۱۹۹۸؛ خزاعی فر، ۱۳۷۸)، اما وجه آموزشی آن بسیار موفق است و قواعد و فرضیاتی که اساس این نظریه را تشکیل می‌دهد همچنان در کلاس‌های ترجمه در سراسر جهان مبنای آموزش ترجمه قرار دارد. در اینجا به وجه آموزشی آن کاری نداریم بلکه فقط به مبانی نظری آن می‌پردازیم.

انتشار کتاب «مبانی نظریه جامع ترجمه» نوشته دو محقق آلمانی کاترینا رایس و هانس ورمیر در سال ۱۹۸۴ پارادایم جدیدی را در نظریه و عمل ترجمه بنیان گذاشت که با عنوان کارکردگرایی شناخته شده است. کریستیانا نورد، آلمانی دیگری است که به اصول کارکردگرایی اصل وفاداری را افزود و بر اساس این نظریه شیوه‌ای در آموزش ترجمه ابداع کرد. در نظریه کارکردگرایی، برخلاف نظریه‌های پیش از آن، ترجمه براساس مفهوم تعادل تعریف نمی‌شود چون بنیان این مفهوم بر شباهت زبانی دو متن مبدا و مقصد استوار است. به نظر کارکردگرایان، ترجمه یک عمل ارتباطی است که توسط فردی آگاه به شیوه‌های ارتباط بین فرهنگی (مترجم) صورت می‌گیرد. کار مترجم این است که با انتخاب یک هدف ارتباطی خاص برای مخاطبی متفاوت متنی جدید خلق کند، متنی که ارزش یا به قول ورمیر «بسنده‌گی» آن به صحت یا درجه شباهت آن به متن اصلی بستگی ندارد. این هدف ارتباطی خاص در بیشتر مواقع غیر از هدفی است که نویسنده برای مخاطب خود انتخاب کرده است زیرا مخاطب ترجمه متعلق به زمان و مکان و فرهنگ متفاوتی است. در زیر به اجمال به شرح و نقد شش «قانون» بنیادی نظریه کارکردگرایی بر طبق نظر ورمیر می‌پردازیم:

۱. هر ترجمه تابع اسکاپاس آن است. به عبارت دیگر، هر ترجمه بر اساس یک اسکاپاس انجام می‌شود هرچند که ممکن است مترجم آن را به زبان نیارد و یا با اسکاپاس متن اصلی متفاوت باشد.

در نقد این قانون باید گفت که این قانون که فرضیه یک نظریه ترجمه است باید توصیفی باشد و نه تجویزی حال آنکه در واقع تجویزی است. اگر توصیفی باشد یعنی مترجمان در خلال ترجمه فقط براساس اسکاپاسی که از قبل تعیین کرده‌اند مشکلات ترجمه را حل و فصل می‌کنند و یا استراتژی مناسب را انتخاب می‌کنند. بدیهی است این حرف در مورد همه مترجمان صادق نیست و فقط مترجمان برجسته را در برمی‌گیرد، ضمن اینکه حتی مترجمان برجسته هم همیشه یکسان و یکدست عمل نمی‌کنند چون عواملی مثل خستگی ممکن است در تصمیماتشان اثر بگذارد. از آن گذشته مترجمان

همیشه در شرایط آرمانی کار نمی‌کنند و لذا نمی‌توانند متن را آنگونه که خود تشخیص می‌دهند ترجمه کنند. از طرفی دیگر صحت این قانون را نمی‌توان از نظر تجربی اثبات کرد. یعنی نمی‌توان ثابت کرد که همه ترجمه‌ها مبتنی بر اسکاپاس هستند. همچنین این سوال پیش می‌آید که اگر دو ترجمه اسکاپاس یکسانی داشته باشند، آیا نتیجه یکسان است یا ترجمه در واقع تابع عوامل دیگری از جمله توانایی مترجمان است. یا اگر ترجمه‌ای بد است، اسکاپاس آن بد تعریف شده است؟

کارکردگرایان می‌گویند: الف) از انجام هر عمل قصدی درکار است و ب) ترجمه نوعی عمل است. پس از انجام هر ترجمه قصدی در کار است. به فرض که صغرا و کبرا برای این قیاس مورد مناقشه نباشد و نتیجه هم درست باشد این نتیجه اولاً چه بینشی درباره ماهیت ترجمه به ما می‌دهد؟ ثانیاً چگونه از این صغرا و کبرا می‌توان نتیجه گرفت که آن قصد را خود مترجم می‌تواند تعریف کند؟ این قیاس فقط وجود قصد را نشان می‌دهد ولی کیفیت آن را روشن نمی‌کند. مگر همه مترجمان با قصد یکسان ترجمه کرده‌اند و ترجمه می‌کنند؟ چگونه این قیاس به نفی متن اصلی و کمرنگ شدن نویسنده می‌انجامد و خواننده ترجمه و فرهنگ او و نیز سفارش‌دهنده ترجمه ناگهان اهمیت پیدا می‌کنند؟

۲. متن اصلی «اطلاعاتی عرضه شده» از سوی نویسنده و متن ترجمه «اطلاعاتی عرضه شده» از سوی مترجم است.

این قانون در واقع قانون نیست بلکه به گفته چسترمن تعریفی از ترجمه است و نه فرضیه‌ای ابطال پذیر. این تعریف فقط به معنی ترجمه وسعت بیشتری می‌دهد.

۳. با ترجمه معکوس اطلاعاتی که در ترجمه، ارائه شده به اطلاعات ارائه شده در متن اصلی نمی‌رسیم.

بدیهی است این فرضیه نادرست است زیرا در موارد ترجمه تحت‌اللفظی با ترجمه معکوس عبارت ترجمه شده به متن اصلی می‌رسیم.

۴. متن ترجمه شده باید از نظر درونی منسجم باشد.
این قاعده با استفاده از کلمه «باید» تجویز می‌کند.

۵. متن ترجمه باید با متن اصلی انسجام داشته باشد.
این قاعده هم کاملاً تجویزی است.

۶. ترتیب پنج قاعده فوق همان است که گفته شد.

این فرض هم نادرست است زیرا اگر قاعده چهار بر قاعده پنج تقدم دارد یعنی در متن ترجمه شده انسجام درونی (به عنوان متنی مستقل از متن اصلی) اهمیت بیشتری دارد تا انسجام متن ترجمه با متن اصلی. بدیهی است این نکته در مورد ترجمه‌های تحت‌اللفظی صادق نیست. در این ترجمه‌ها شباهت یا به قول کارکردگراها انسجام با متن اصلی محسوس‌تر است تا انسجام متن ترجمه شده به عنوان متنی مستقل.

در نظریه کارکردگرایی مترجم از یک سو فردی مسلط به دو زبان و دو فرهنگ تعریف می‌شود، فردی که صاحب اجتهاد است و از هر کس دیگر صلاحیت بیشتری برای تصمیم‌گیری دارد. اما همین مترجم باید برطبق دستورالعملی کار کند که کارفرما یا ناشر برای ترجمه ارائه می‌کند و در مواردی که بین خواسته او و خواسته ناشر یا کارفرما اختلاف پیش می‌آید معلوم نیست چه باید بکند. آنتونی پیم (۱۹۹۶: ۳۳۸) می‌گوید: کارکردگرایان مترجمانی پرورش می‌دهند که متخصصانی مزدورند و می‌توانند زیر بیرق هر اسکاپاسی که به آنها پول می‌دهد بجنگند. «خانم نورد اصل وفاداری را به نظریه کارکردگرایی اضافه می‌کند و می‌گوید وفاداری به معنی حفظ رابطه چندگانه میان نویسنده، مخاطب متن اصلی، مترجم و مخاطب ترجمه است. به اعتقاد خانم نورد اگر مترجم متن را به شیوه‌ای ترجمه کند که کاملاً با هدف و مقصود نویسنده مغایر باشد دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. لذا ایشان می‌گویند مترجم فقط با حفظ پایبندی به این رابطه چندگانه می‌تواند کارکرد جدیدی برای متن ترجمه تعریف کند. ولی به راستی مترجم چگونه می‌تواند به همه این عوامل متعهد باشد؟

نظریه کارکردگرایی برای ترجمه متون غیرادبی شامل متون علمی، بروشورها، دفترچه‌های راهنمای توریست و غیره کاربرد دارد زیرا در این نوع متون نویسنده اهمیتی ندارد و در مواردی حتی نامش هم ذکر نمی‌شود. آنچه اهمیت دارد خواننده متن، خواسته سفارش‌دهنده ترجمه، نیاز مخاطب و کارکرد متن ترجمه شده است. اما تعمیم این نظریه به متونی که هم نویسنده آن‌ها مهم است و هم شیوه سخن گفتن آن‌ها و محتوای متن، نوعی ماجراجویی دانشگاهی است و اساس علمی ندارد و از مقوله علم-سازی است، آفتی که حتی در دانشگاه‌های غرب هم پیدا می‌شود.

۳. ترجمه کتاب مقدس براساس نظریه کارکردگرایی

موضوع سخنرانی خانم نورد در دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد «ترجمه متون مذهبی از منظر کارکردگرایی» بود. کنجکاو بودم بینم ایشان اصول کارکردگرایی را که می‌توان در مورد انواع خاصی از متون بکار برد چگونه به متون ادبی و متون دینی تعمیم می‌دهند، مخصوصاً که ایشان تجربه‌ای در ترجمه کتاب مقدس دارند و آن ترجمه‌ای از کتاب مقدس به زبان آلمانی است که مشترکاً با همسرشان انجام داده‌اند. پرسیدیم برای ترجمه کتاب مقدس چه اسکاپاس یا هدف ارتباطی یا کارکردی تعریف کردید؟ گفتند اسکاپاس ما این بوده که متن را برای مخاطب امروزی، آشنا، منطقی و قابل درک کنیم و مثال‌هایی زدند که این کار چگونه تحقق پیدا کرده است. از جمله گفتند در فرازی از کتاب مقدس، آنجا که مسیح از تپه پائین می‌آید تا برای مردم صحبت کند، در نسخه اصلی آمده که «مسیح سربلند کرد و خطاب به جماعت چنین گفت»، حال آنکه اگر مسیح، آنگونه که ما تصور می‌کنیم، ایستاده خطاب به جماعت صحبت کرده باشد در اینصورت چرا در متن اصلی آمده که «سربلند کرد». پس معلوم می‌شود که مسیح در حالت نشسته برای جماعت صحبت کرده است.

از صحبت‌های خانم نورد معلوم شد که در این پروژه مشترک ترجمه، کار شوهرشان انطباق هرچه بیشتر معنی متن ترجمه با متن اصلی بوده و کار ایشان ساده-ترکردن و منطقی‌ترکردن زبان ترجمه. اسکاپاسی که خانم نورد برای ترجمه کتاب مقدس تعریف کرده با معنی متن تراجمی ندارد و صرفاً به روش ترجمه برمی‌گردد. اصلاً مگر خانم نورد می‌توانست اسکاپاس دیگری برای ترجمه کتاب مقدس تعریف کند که مستلزم نوعی مداخله در معنی آن باشد؟ و اگر اسکاپاسی که تعریف کرده فقط روش کار او را مشخص می‌کند، مگر قبل از ایشان مترجمانی با همین به اصطلاح اسکاپاس کتاب مقدس را ترجمه نکرده‌اند؟ به عبارت دیگر حرف جدید نظریه اسکاپاس در ترجمه کتاب مقدس چیست؟ چگونه می‌توان کتاب مقدس را طوری ترجمه کرد که کارکرد دیگری داشته باشد؟ اینجا باز برمی‌گردیم به ابهامی که در معنی واژه کارکرد وجود دارد. منظور از کارکرد چیست؟ آیا کارکرد می‌تواند به تغییر محتوا و معنی متن مبدا بیانجامد؟

در ترجمه کتاب مقدس آنچه مسلم است این است که نمی‌توان در محتوا دست برد ولی می‌توان محتوا را به شیوه‌های مختلف ترجمه کرد و این دقیقاً کاری است که مترجمان پیشین کتب مقدس می‌کردند، بدون اینکه با نظریه تجویزی کارکردگرایی آشنا باشند. برای مثال مارتین لوتر هم در زمان خود کتاب مقدس را با همان اسکاپاس خانم نورد ترجمه کرده است اما برای مخاطب زمان خود. مارتین لوتر، کشیش کاتولیک آلمانی و چهره شاخص جنبش اصلاحات مذهبی، عهد جدید را در ۱۵۲۲ و هر دو کتاب عهد قدیم و جدید را در ۱۵۳۴ از زبان عبری و یونان باستان به آلمانی ترجمه کرد. انتشار ترجمه‌های او از کتاب مقدس همزمان شد با اختراع صنعت چاپ و در نتیجه این ترجمه‌ها در دسترس توده مردم قرار گرفتند. کلیسای کاتولیک در آن زمان هر ترجمه غیرلغوی از کتاب مقدس را کفرآمیز می‌شمرد (آنها اسکاپاس دیگری داشتند). ویژگی برجسته ترجمه‌های لوتر این بود که به زبان محلی بود، زبانی که بعدها از حد یک لهجه به زبان رسمی آلمان ارتقا یافت. انتقاداتی که به ترجمه او بود هم در زمینه تغییرات صوری بود هم در استفاده از زبان محاوره. برای مثال: اگر در متن اصلی تأکیدی وجود داشت انتظار می‌رفت که این تأکید حتماً در ترجمه هم انعکاس یابد ولو اینکه در زبان آلمانی اساساً چنین تأکیدی بکار نرود. انتقاد دیگر استفاده از تعبیرات محاوره به جای کلمات مقدس متن اصلی بود. مارتین لوتر در دفاع از زبان ترجمه‌اش می‌گوید:

«به زن خانه‌دار نگاه کنید؛ به بچه‌های توی خیابان نگاه کنید، به افراد عادی در کوچه و بازار نگاه کنید، به دهانشان توجه کنید ببینید چطور حرف می‌زنند. همان طور ترجمه کنید. در اینصورت است که ترجمه شما را می‌فهمند و می‌بینند که با آنها دارید به زبان خودشان آلمانی صحبت می‌کنید.»

جرمی ماندی درباره مارتین لوتر می‌گوید:

«حرفی که مارتین لوتر درباره ترجمه کلمه به کلمه و نقل به معنی می‌گوید حرف جدیدی نیست. هزار و صد سال پیش از او این حرف‌ها را گفته بودند. اما آنچه در کار مارتین لوتر جدید است این است که او کتاب مقدس را به زبان توده مردم ترجمه کرد و در ترجمه‌اش بر زبان و خواننده مقصد تأکید داشت.» (ماندی: ۲۰۰۸. ص. ۲۳)

قرآن هم با اسکاپاس‌های متفاوت ترجمه شده است. این اسکاپاس‌ها اگرچه در بیشتر موارد بیان نشده اما در ذهن مترجمان بوده و در سراسر ترجمه در برخورد با هر مشکل راهنمای کار آنها بوده است. خود من هم سوره یوسف را به فارسی ترجمه کرده‌ام و اسکاپاس آن را نوشتن متنی تعریف کرده‌ام که انسجام درونی دارد و برای خواننده امروزی روشن و منطقی است. در مقدمه این ترجمه گفته‌ام:

«قرآن را به هر زبان که ترجمه می‌کنیم، فرض نهفته در عمل ترجمه این است که قرآن را با عنایت به محدودیت‌ها، قابلیت‌ها و ویژگی‌های واژگانی، نحوی و معنایی همان زبان ترجمه می‌کنیم و شیوه‌های بیان و خصلت‌های نحوی و معنایی زبان عربی را به آن زبان منتقل نمی‌کنیم. مفهوم ترجمه جز این نیست، جز این باشد نقض غرض است. قرآن به زبان عربی و براساس محدودیت‌ها، قابلیت‌ها و ویژگی این زبان نازل شده است، زبانی متأثر از سنت‌های ادبی و فرهنگی جامعه‌ای که ۱۴ قرن از آن می‌گذرد. اگر قرآن به زبان فارسی نازل شده بود، بی‌تردید در قالبی فارسی یعنی در چارچوب محدودیت‌ها، قابلیت‌ها و ویژگی‌های این زبان نوشته می‌شد. نکته‌ای که مترجمان پیشین عموماً از آن غافل بوده‌اند، تفکیک مرز میان دو زبان عربی و فارسی است.» (۱۳۸۶، ص. ۱۶)

در توضیح انسجام درونی متن ترجمه شده به مثال زیر توجه کنید:

ترجمه تفسیرالمیزان:

و آن زنی که یوسف در خانه او بود، از او تمنای کامجویی کرد و درها را بست و گفت: بیا. گفت پناه بر خدا که او مربی من است و منزلت مرا نیکو داشته است که ستمگران رستگار نمی‌شوند. وی یوسف را قصد کرد. یوسف هم اگر برهان پروردگار خویش ندیده بود، قصد او کرده بود. چنین شد تا گناه و بدکاری را از او دور کنیم که وی از بندگان خالص شده ما بود. از پی هم سوی در دویندند و پیراهن یوسف را از عقب بدرید و شوهرش را پشت دریافتند.

ترجمه من:

زنی که یوسف در خانه او بود، در پی آن بود که از او کام بگیرد. یک روز درها را بست و او را به خود خواند. «یوسف گفت: به خدا پناه می‌برم، خدایی که مرا پروراند و منزلتی چنین نیکو داده. بدکاران رستگار نمی‌شوند». زن به سوی او میل کرد. یوسف هم اگر برهان پروردگار خویش را ندیده بود به سوی او میل می‌کرد. اما ما بدی و بدکاری

را از او دور کردیم چرا که او از بندگان مخلص ما بود. یوسف به طرف در دوید وزن، به دنبال او، پیراهن او را از پشت درید. ناگهان به شوهر زن برخوردند که پشت در ایستاده بود. (ص. ۱۸).

پس نظریه تجویزی اسکاپاس وقتی به ترجمه متون دینی و ادبی می‌رسد چه حرف جدیدی برای گفتن دارد؟ اینکه به مترجم می‌گوید تو به شیوه‌های متعدد می‌توانی ماده خام ترجمه یعنی محتوای متن اصلی را پردازش کنی، حرف جدیدی است؟ اینکه به مترجم می‌گوید شیوه مورد نظر خود را به زبان بیاورد و آن را روی میز کار خود نصب کند، حرف جدیدی است؟ اینکه به مترجم می‌گوید متن اصلی برای مخاطبی جدید نوشته می‌شود، حرف جدیدی است؟ (بله متن اصلی برای مخاطب جدیدی نوشته می‌شود ولی مترجم چه الزام اخلاقی و عملی دارد که متن را با ملاحظه سلیقه و درک مخاطب جدید ترجمه کند؟)

اسکاپاس‌هایی که برای ترجمه متن دینی می‌توان تعیین کرد همان اهدافی است که در گذشته مترجمان برای ترجمه تعیین می‌کردند: مترجمان اسکاپاس را یا براساس نزدیک شدن به نویسنده و متن اصلی تعیین می‌کردند یا براساس خواننده و متن مقصد و سپس براساس اسکاپاس خود استراتژی‌های ترجمه را تعیین می‌کردند. برای مثال مترجمی که به متن مقصد و خواننده ترجمه اهمیت می‌دهد به انسجام متن، به منطقی بودن و روانی و زیبایی زبان ترجمه هم اهمیت می‌دهد و برعکس. کسی که به نویسنده و متن اصلی اولویت قائل است برایش صورت متن اصلی اهمیت دارد ولو اینکه متن در جاهایی فاقد انسجام و روانی باشد. و در مورد متون دینی و ادبی باید این نکته را هم به خاطر داشت که ایهام و تفسیرپذیری و غرابت صوری متن ترجمه از خصوصیات است که حس رازآلودگی متن اصلی را به خواننده منتقل می‌کند و مترجمان در ترجمه این نوع متون نمی‌توانند بر وسوسه ترجمه صوری به سادگی غلبه کنند. به همین دلیل هم هست که غالب نظریه‌های ترجمه که از سوی نظریه‌پردازان مانوس با ادبیات و متون دینی ارائه شده متمایل به ترجمه به روش صوری است.

بدین ترتیب من نظریه کارکردگرایی را که مدعی است «نظریه‌ای جامع» برای ترجمه است چیزی بیش از یک توصیه مفید نمی‌دانم؛ توصیه‌ای که برای مترجمان حرفه‌ای ضروری ندارد ولی بیشتر در کلاس‌های آموزش ترجمه مفید است. نظریه‌ای که

مدعی است نظریه است، باید خواص نظریه را داشته باشد، یعنی برای مثال ابطال‌پذیر باشد، که کارکردگرایی نیست. نظریه باید مبتنی بر توصیف باشد نه تجویز، حال آنکه کارکردگرایی تجویزی است. کارکردگرایی می‌گوید نظریه‌ای «جامع» است، یعنی درمورد هر نوع ترجمه صادق است. ولی در واقع سخنی که کارکردگرایی درمورد ترجمه می‌گوید آنقدر کلی و بدیهی است که از حیز انتفاع ساقط است. تنها حرف مهم این نظریه قوانین و اصول تجویزی آن است که اولاً هیچ دلیل اخلاقی و عملی وجود ندارد تا مترجم را به قبول آنها وادارد. ثانیاً تجویزی بودن این اصول نظریه را از نظریه بودن می‌اندازد.

۴. ذهنیت مترجمان ادبی ایران در ترجمه ادبی

باتوجه به اینکه نیازهای فرهنگی و سنت ترجمه از فرهنگی به فرهنگی دیگر فرق می‌کند، اولویت روش‌های ترجمه و یا سنت ترجمه از فرهنگی به فرهنگی دیگر نیز فرق می‌کند. اکنون ببینیم در ایران مترجمان ادبی با چه ذهنیتی ترجمه می‌کنند. آیا آنها فرضیاتی را که کارکردگرایان مطرح کردند قبول دارند؟ آیا می‌پذیرند که ترجمه از متن اصلی پیروی نمی‌کند بلکه از اسکاپاسی پیروی می‌کند که مترجم یا ناشر تعیین می‌کند؟ آیا مترجمان به مفهوم تعادل اعتقادی ندارند و هدفشان نوشتن متن جدیدی است جدا از متن اصلی که انسجام درونی دارد ولی لزوماً شباهت صوری با متن اصلی ندارد؟ نکته‌ای که در نظریه کارکردگرایی به آن توجه نشده، این است که مترجمان اگرچه همیشه اسکاپاس خود را بیان نمی‌کنند اما در هر فرهنگ یک سنت ترجمه وجود دارد، سنتی که مترجمان در آن تربیت شده و با آن خو گرفته و برای اینکه بتوانند در آن سنت کار کنند از آن سنت پیروی می‌کنند. پس در هر فرهنگ در انتخاب اسکاپاس برای ترجمه ادبی یک اسکاپاس غالب (default) وجود دارد. مترجم این اسکاپاس را می‌پذیرد و تمام انتخاب‌ها و تصمیماتش را براساس آن اسکاپاس انجام می‌دهد. شاید اینکار خیلی آگاهانه نباشد ولی مترجمان همیشه دقت می‌کنند که ترجمه‌هایشان شبیه ترجمه‌هایی باشد که آن‌ها را مدل کار خود قرار داده‌اند.

به اعتقاد من اسکاپاس غالب در ایران مفهوم تعادل و اصالت متن اصلی و اهمیت نویسنده را کاملاً به رسمیت می‌شناسد و مساله وفاداری به خواننده و فرهنگ مقصد در ذیل وفاداری به نویسنده و وفاداری به متن اصلی مطرح می‌شود. متن ترجمه شده هیچگاه متنی کاملاً مستقل نیست و همیشه به درجات کم یا زیاد تاثیر متن اصلی را

نشان می‌دهد. متن ترجمه شده همیشه لااقل در سطح جمله با متن اصلی قابل مقایسه است. در نظر مترجمان، اگرچه تعادل میان دو جمله یا دو متن مفهومی نسبی و کمیته-پذیر است و هیچگاه به صورت مطلق قابل دستیابی نیست؛ اما مترجمان به قصد یا در جهت ایجاد تعادل حرکت می‌کنند و می‌کوشند متنی بنویسند که از کلیه جهات نزدیکترین متن به متن اصلی باشد.

اگر چند ترجمه از متنی واحد، با یکدیگر متفاوت است و یا اگر مترجمان «روش»-های متفاوتی در ترجمه بکار می‌گیرند این به آن معنی نیست که تعریف مترجمان از ترجمه مبتنی بر رابطه تعادل نیست. ترجمه‌ها ممکن است علیرغم اینکه از اسکاپاس غالب پیروی می‌کنند به دلایل زیر با یکدیگر متفاوت باشند:

۱. تفاوت مترجمان در درک معنی و اشارات پنهان و آشکار متن اصلی.
۲. تفاوت مترجمان در میزان تسلط به زبان مادری و در نتیجه در تحقق بخشیدن به تصویری که از مفهوم تعادل میان دو متن دارند.

۳. تصویری که مترجمان از مفهوم تعادل دارند ممکن است به یکی از دو شیوه کلی تحقق پیدا کند: شیوه تأکید بر متن اصلی و نویسنده و شیوه تأکید بر خواننده و فرهنگ مقصد. هیچیک از این دو شیوه به نفعی مفهوم تعادل و نفعی لزوم تحقق آن در ترجمه نمی‌انجامد. انتخاب هر شیوه به نوع متن و سنت ترجمه و عادت مترجم نیز بستگی دارد ولی به طور کلی بیشتر مترجمان ترجیح می‌دهند تا آنجا که ممکن است ترجمه‌شان نه فقط از جهت معنایی بلکه از جهت صوری نیز به متن اصلی نزدیک باشد. مترجمانی که در ترجمه متون ادبی یا متون دینی دغدغه ایجاد تعادل معنایی و صوری ندارند و بی‌محابا و پیوسته در پی ایجاد معادلی روان و بی‌شبهت به صورت متن اصلی هستند، نسبتاً نادرند.

آنچه من از گفتگو با مترجمان ادبی ایران فهمیده‌ام این است که برای آنان، اگر هم تعادل صد درصد قابل تحقق عینی نباشد، واقعیتی ذهنی است. یعنی مترجمان در ذهن خود تعریفی از تعادل براساس اصل پایبندی به متن اصلی و وفاداری به نویسنده دارند و با هر توانی که در تحقق بخشیدن به مفهوم تعادل دارند سعی می‌کنند متن اصلی را در کلیت (یعنی آمیزه‌ای از صورت و معنی) آن ترجمه کنند. این است سنت ترجمه ادبی در ایران در حال حاضر. این به این معنی نیست که ما همیشه ترجمه را با مفهوم تعادل تعریف می‌کردیم یا در آینده هم همینطور ترجمه خواهیم کرد. در تاریخ ترجمه ایران

شاید سنت اقتباس بر سنت ترجمه به معنایی که اینجا گفتیم، غالب بوده است. اما در دوران معاصر سنت ترجمه بر سنت اقتباس غالب بوده و مفهوم تعادل (هم در صورت، هم در معنی) در ذهن مترجمان تصور آنها از ترجمه را شکل داده است. مترجمان برای ترجمه متن ادبی معمولاً دستور خاصی از ناشر دریافت نمی‌کنند و معمولاً از خود نیز دستور خاصی ندارند غیر از آنچه روش غالب ترجمه (انتقال تا حد امکان و فادارانه متن اصلی) نامیده می‌شود.

References

- خزاعی فر، علی. ۱۳۷۹. کارکردگرایی در ترجمه. مترجم، شماره ۲۹. صص ۳-۱۸.
- خزاعی فر، علی. ۱۳۸۶. کاهش و افزایش در ترجمه مجملات و متشابهات قرآن. نامه فرهنگستان. تابستان ۱۳۸۶. شماره ۳۴. صص ۹-۳۴.
- Chesterman, A. 2010. Skopos theory: a retrospective assessment, In W. Kallmeyer et al. (eds), *Perspektiven auf Kommunikation. Festschrift für Liisa Tittulazum 60. Geburtstag*. Berlin: SAXA Verlag, 209-225.
- Frank, D. 2008. *What Kind of Theory Do We Need for Translation?* Paper presented in Bible Translation Conference: Translator and Audience, UK Campus of the European Training Programme, SIL International
- Kenny, D. 1998. *Equivalence*. In Baker, M (ed.), *Routledge Encyclopedia of Translation Studies*. London & New York: Routledge, p. 77.
- Nord, C. 1997. *Translating as a Purposeful Activity*. Manchester: St. Jerome Publishing.
- Nord, C. 2002. "Manipulation and Loyalty in Functional Translation," *Current Writing*, 2002, vol. 14, no. 2, pages 32-44.
- Schäffner, C. 1998. Skopos Theory, in: Baker, M (ed.), *Routledge Encyclopedia of Translation Studies*. London & New York: Routledge, 235-238.
- Munday, J. 2008. *Introducing Translation Studies: Theories and Applications*, 2nd ed. London & New York: Routledge.
- Pym, A. 1996. Material Text Transfer as a Key to the Purposes of Translation, in Neubert, Albrecht / Shreve, Gregory/ Gommlich, Klaus (eds.): *Basic Issues in Translation Studies. Proceedings of the Fifth international Conference Kent Forum on Translation Studies II*, Kent/Ohio: Institute of Applied Linguistics, 337-346.